

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

میلاد مبارک و مسعود امام همام مولایمان حضرت ابوالحسن الهادی سلام الله علیه و
علی آباءه الطاهرین و ابنائه المعصومین را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و
فاطمه معصومه علیها السلام تبریک عرض می‌کنیم به همه شیعیان و موالیان و شما
گرامیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام. ان شاء الله همه ما جزو شیعیان و موالیان
راستین این بزرگواران بوده باشیم و در دنیا و آخرت دستمان از دامن پربرکتشان
محروم نماند ان شاء الله.

بحث در این بود... حالا می‌خواستم مفاتیح بیاورم صلوات خاصه آن بزرگوار لدی الخروج
یادم رفت. حالا این جاها هم که نیست.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِمَامِ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَلْفِ أَيْمَةِ الدِّينِ وَ الْحُجَّةِ
عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَهُ نُوراً يَسْتَصِيءُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ قَبَشَرٍ بِالْجَزِيلِ مِنْ تَوَائِكَ
وَ أَنْذَرَ بِالْأَلِيمِ مِنْ عِقَابِكَ وَ حَذَرَ بِأَسْكَ وَ ذَكَرَ بِأَيَّامِكَ وَ أَحَلَّ خَلَائِكَ وَ حَرَّمَ حَرَامَكَ وَ بَيَّنَّ
شَرَائِعَكَ وَ قَرَأَيْتَكَ وَ حَصَّ عَلَى عِبَادَتِكَ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَ تَهَى عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ
أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ ذُرِّيَّةِ أَنْبِيَائِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

بحث در اشکال مهم شیخ اعظم بود به استدلال به حدیث شریف رفع برای اثبات برائت
در شبهات حکمیه که ایشان فرمود وحدت سیاق اقتضاء می‌کند که همان طور که در
جمله‌های «ما استکرهوا علیه و ما اضطرروا الیه و ما لایطیقون» فعل مقصود هست در
جمله «ما لایعلمون» هم فعل مقصود باشد. بنابراین «رفع ما لایعلمون» یعنی آن فعلی که
نمی‌دانند چه عنوانی بر آن منطبق است، این فعل مرفوع است و قهراً مختص می‌شود
حدیث رفع به شبهات موضوعیه و شامل شبهات حکمیه نمی‌شود. جواب‌هایی از این داده
شد.

جواب مهم همین بود که این جا سیاق محفوظ است اگرچه مراد از «ما» را اعم از فعل
بگیریم، حکم بگیریم، یا خصوص حکم بگیریم، یا اعم از فعل و حکم بگیریم که هم شبهات
حکمیه را بگیرد، هم شبهات موضوعیه را بگیرد. سیاق وحدتش به هم نمی‌خورد چون
«ما» بالاخره در همان معنای مبهمی که با موصول مبین می‌شود که همان معنای شیء
باشد استعمال شده پس سیاق به هم نخورده.

این حاصل جوابی بود که حالا اگر اصل سیاق را بپذیریم که دارای اثر هست اما وحدت

سیاق محفوظ است به اباحت طویله‌ای که گفته شد.

سؤال: ...

جواب: منطبقٌ علیه آن.

سؤال: مصداقش را مثلاً بگوییم ... درست است که شبهه حکمیه به کلیتش دیگه نمی‌شود استدلال کرد اما عملاً ... اما در عمل ... هر فعلی را که بخواهد انسان انجام بدهد در مقام عمل و در مقام فلان می‌گوییم این فعلی است که مشکوک است، لایعلمون است و برائت جاری می‌کنیم. یعنی به نوعی تبدیل شبهه حکمیه به موضوع در مقام عمل نتیجه‌اش همان برائت است.

جواب: حالا این فرمایش شما مطلبی هست که از آقا ضیاء نقل می‌کنیم آن جا ان شاء الله توضیح این داده می‌شود برای آن جا جواب حضرتعالی شاید بیاید.

این ... مرحوم صاحب منتقی رضوان الله علیه ایشان یک مطلبی این جا دارند. ایشان فرموده که این مستعملٌ فیه هم حتی، و معنای واحد حتی مختلف می‌شود و این جور نیست که شما بگویید که منطبقٌ علیها مختلف است. و «ما» در یک معنای واحدی در همه این‌ها استعمال شده. نه، مستعملٌ فیه‌ها هم مختلف است. یعنی حتی اگر ما بگوییم وحدت سیاق اقتضاء نمی‌کند این که منطبقٌ علیه یکی باشد، و اقتضاء نمی‌کند که مراد جدی یکی باشد ولی اقتضاء می‌کند که مستعملٌ فیه یکی باشد این را که دیگه همه می‌گویند، آن‌هایی که بالاخره سیاقی هستند لاقلاً این قدر متیقن است که مستعملٌ فیه‌ها باید یکی باشد. در این مورد مستعمل‌فیه‌ها یکی نخواهد بود فلذا وحدت سیاق به هیچ وجه منحفظ نمی‌شود.

توضیح مطلب:

ایشان فرموده است که اگر قرینه منفصل بود از این «ما»ها، کلمه «ما» موصول‌ها منفصل بود قرائن، در قرائن منفصله ظهور منعقد می‌شود، آن قرینه منفصل فقط مراد را تبیین می‌کند که مراد چیه، ظهور به واسطه قرینه منفصله منهدم نمی‌شود، محقق است، تفسیر می‌شود، مراد جدی از آن معلوم می‌شود. اما این جا قرینه منفصله نیست، قرینه قرینه متصله است؛ «رفع ما اضطرروا الیه، رفع ما استکرهاوا علیه، رفع ما لایطیقون» این‌ها کنار «ما» قرار گرفتند، این صله‌ها کنار «ما» قرار گرفتند. وقتی کنار «ما» قرار گرفتند پس نمی‌گذارد برای «ما» آن معنای عام خودش محقق بشود و از اول دایره‌ها را ضیق می‌کند و معلوم می‌شود از این «ما» چیزی مقصود است که می‌شود گفت «لایطیقون» است. «ما» در چیزی استعمال شده است که می‌شود گفت این «ما» استکرهاوا» اکراه بر آن می‌شود. بنابراین این «ما»ی در «ما لایطیقون» و «ما استکرهاوا علیه» و «ما اضطرروا الیه» در این‌ها نمی‌شود گفت از «ما» چیز به نحو اطلاق و آن سعه‌ای که دارد مراد است و بعد صله برای آن آورده می‌شود. آن به نحو اطلاقش که حتی شامل حکم هم بشود نمی‌شود این صله‌اش باشد، آن که محل اضطرار واقع نمی‌شود. حکم که محل اضطرار واقع نمی‌شود، حکم که محل اکراه واقع نمی‌شود، حکم که ما لایطیقون نمی‌شود. بنابراین این صله نشان می‌دهد که این «ما» در چیزی استعمال شد که می‌شود این‌ها صله آن باشد. بنابراین اگر شما بیایید در «ما لایعلمون» آن جایی بگویید از «ما» یک معنای عام مقصود است؛ هم حکم مقصود باشد و هم فعل مقصود

باشد یا فقط حکم مقصود باشد نه فعل، وحدت سیاق از بین خواهد رفت. «ما» در آن سه تا، در یک معنایی استعمال شده که فقط فعل است و تا این که آن بتواند آن صله‌ها صله‌اش قرار بگیرد و در «ما»ی ما لایعلمون یا خصوص حکم است تا بگوییم ... یا اعم از فعل و حکم است. پس بالاخره سیاق منقطع نشد. بنابراین این که بسیاری از اعظم این جا این جور فرمودند؛ «ما» در معنای خودش استعمال شده این خلط بین قرینه متصله و منفصله است. بله اگر منفصله بود قرینه این حرف درست بود ولی این جا قرائن چیه؟ متصله است.

بعد ایشان تنزیل می‌کنند. مثل این است که ایشان بگویند «اکرم العالم العادل» شما وقتی می‌گوی «اکرم العالم العادل» این عالم در چی استعمال شده؟ در یک معنای عامی که فاسق را هم بگیرد. فاسق را که نمی‌شود توصیف به عادل کرد. پس این عالم کسی از او مقصود است و در چیزی استعمال شده که قابلیت توصیف به عادل را دارد. و نمی‌شود گفت «اکرم العالم العادل» آن «العالم» معنای سعه‌ای است که شامل همه عالم‌ها می‌شود حتی فاسق، بعد «العادل» آن را تقیید می‌کند و توصیف می‌کند، این ممکن نیست. این فرمایش منتقی است.

عرض می‌کنم به این که این فرمایش خلاف آن چیزی است که در اصول... حالا من آن مباحث اصول‌شان را باید مراجعه بفرمایید. اما آن چیزی که تقریباً متسالم علیه است بین محقق الا اقل متأخر هست این فرمایش با آن سازگار نیست که ایشان فرموده این جا، در مورد «اکرم العالم العادل» آن که معروف است این است که هر یک از این واژه‌ها در معنای خودش استعمال می‌شود و به تعدد دال مراد جدی معلوم می‌شود. یعنی «اکرم العالم العادل». العالم معنای خودش را توی ذهن می‌آورد نه یک معنا که استعمال کرده باشد متکلم و مستعمل این العالم را در یک حصه‌ای از معنای خودش، آن حصه‌ای که قابلیت توصیف بالعادل را دارد. اگر این جور باشد مستلزم این است که اولاً مجاز باشد. «اکرم العالم العادل» تمام مواردی که توصیف می‌شود مجاز باشد. چون استعمال چیزی که وُضع للمعنی العام و الکلی الطبیعی اگر در مصداق استعمال بشود، مستعمل فیه آن مصداق قرار بگیرد یا مستعمل فیه آن یک حصه قرار بگیرد. این استعمال لفظ در غیر موضوع له است. موضوع له که حصه نیست، موضوع له که مصداق نیست. اگر بگوییم هذا انسان، انسان را اگر در خصوص همین شخصی که داریم اشاره می‌کنیم استعمال کنیم مجاز است. ولی اگر انسان را در معنای خودش استعمال کنیم تطبیق به این کنیم آن مجاز نیست چون مستعمل فیه همان معنای خودش هست تطبیق به این دارد می‌شود. فلذا فرمودند که وضع موضوع للمعنی الجامع برای مشترک معنی برای آن معنای جامع اگر در افراد استعمال بشود، در حصص استعمال بشود در خصوص حصص یا افراد استعمال بشود، می‌شود مجاز چون استعمال لفظ در غیر موضوع له است. این اولاً.

ثانیاً؛ اگر این چنین باشد برخلاف ارتکاز است چون ظاهر این است که العالم، یک اوصاف دیگر را که می‌آورد می‌خواهد تقیید کند. این جور که شما می‌فرمایید مستعمل فیه مقید است دیگه تقیید نمی‌پذیرد، تحصیل حاصل که نمی‌شود کرد. فقط این شأنش این می‌شود که علامت این است که بدان، من آن را تقیید نمی‌کنم، علامت باشد بر این که بدان من آن را در چی استعمال کردم؟ در عالم عادل استعمال کردم. و الا دیگه شأنش توصیف نیست، دیگه شأنش تقیید نیست، دیگه شأنش تضییق نیست. چون المضیق لایضیق به همین تضییق دو مرتبه. و حال این که این خلاف ارتکاز است، خلاف آن قریحه لغوی و عرفی انسان است که این‌ها را برای تقیید دارد می‌آورد.

پس بنابراین این فرمایش که فرموده است که نه، در این موارد هم استعمال لفظ در این «ما» موصوله به حسب هر یک از این‌ها در یک معنای دیگری استعمال شده، مستعمل فیه‌های آن مختلف است این قابل قبول نیست و همان مطلب است درست است که نه، در تمام این‌ها «ما» موصوله در همان مبهم به معنای شیء استعمال می‌شود و با آن صله‌ها منطبقی علیه‌های آن روشن می‌شود. یا با آن صله‌ها تقید می‌شود به نحو تعدد دال و مدلول.

این تتمه‌ای بود راجع به آن جواب.

سؤال: یعنی شما می‌فرمایید ظهور با مستعمل فیه فرق می‌کند؟

جواب: ظهورات ما داریم، چند تا ظهور داریم این‌ها علی سبیل....

سؤال: ... این‌ها با مستعمل فیه فرق می‌کند؟

جواب: بله. ظهور تصدیقی برای مراد جدی است که اصالة التطابق است و ظهور استعمالی این است که از گفتن این لفظ چه معنایی را اراده کرد که به ذهن مستمع منتقل کند.

با کلمه العالم یا کلمه «ما» موصوله خواسته خود معنا را منتقل کند بعد آن معنایی که منتقل کرده با آن صله یا با آن تقیدی که می‌کند یا با آن وصفی که می‌آورد می‌خواهد حالا آن را رنگ‌آمیزی کند، آن را می‌آورد توی ذهن، بعد به آن لون می‌دهد. بعد به آن رنگ می‌دهد. خودش مطلب را می‌آورد بعد رنگ به آن می‌زند. می‌گویند عالم، عالم که آمد. حالا عالم را می‌شود رنگ‌آمیزی کرد بگویم عالم عادل، عالم نحوی، عالم فقهی، همین طور. این‌ها در حقیقت معنا را می‌آورد بعد آن معنایی که آورد تقیدش می‌کند. مثل کجا؟ مثل این که شما یک معنای عامی را تصور می‌کنید بعد توی ذهن‌تان تقید می‌کنید. کما این که در ذهن در قضیه معقوله ما تعقل می‌کنیم یک معنای عامی را بعد آن را در ذهن‌مان تقید می‌کنیم حالا همین کار را در قضیه ملفوظه می‌کنیم و توی ذهن مخاطب ابتدائاً با آن لفظ معنا را می‌آوریم. مثل همان موقعی که خودمان تصور می‌کنیم معنای عام را. بعد همان طور که در ذهن خودمان وقتی معنای عام را تصور می‌کنیم به آن رنگ می‌دهیم، تقید می‌کنیم، توصیف می‌کنیم، امثال این بعد با آن کلمات می‌خواهیم در ذهن مخاطب‌مان این تلویح‌ها را، این تقیدها را، این توصیف‌ها را برای آن معنایی که توی ذهنش آوردیم ایجاد بکنیم. بنابراین فهم این جا به این برمی‌گردد که ما نفسانیات خودمان را ببینیم. در نفسانیات خودتان چه کار می‌کنید؟ معنای عامی را توی ذهن‌تان می‌آورید مثلاً وقتی می‌خواهید حکمی جعل بکنید می‌گویید این کار، فکرش می‌کنید این کار مطلقاً مصلحت دارد، یا نه. اکرام عالم مطلقاً مصلحت دارد یا عالم خاصی مصلحت دارد. عالم را می‌آورید روی آن فکر می‌کنید. بعد که دیدید نه، عالم عادل مصلحت دارد، قید می‌زنید می‌گویید عالم عادل. همان عالمی که آورده بودید حالا تقیدش می‌کنید. بعد فکر می‌کنید عالم عادل مطلقاً یا نه باید یک قید دیگه داشته باشد؟ عالم عادلی که اکرام کند، عالم عادلی که اکرام او موجب ضرر به او نشود مثل احترامی که آن شخص به قنبر کرد؛ خادم امیرالمؤمنین سلام الله علیه، بعد افتاد و پایش شکست. می‌خواست بنشیند روی یک صندلی یا یک جایی، افتاد و پای او شکست، به حسب نقل حضرت به او فرمود می‌دانی چرا پای تو شکست؟ برای این که کنار یک نفری نشسته بودی که او از دشمنان اهل بیت بود، او قنبر را نمی‌شناخت، تو که بلند شدی احترام به قنبر کردی او شناخت. و قنبر را

آزار داد، موجب اذیت قنبر شد. تو چون این محاسبه را دقیق نکردی، فلذا است که گرفتار شدی. «اكرم العالم العادل اذا لم يكن مضرّاً به و بسائر المؤمنين» این را می‌بینید یک قید دیگه به آن می‌زنید و هکذا.

همین طور که در قضیه معقوله ما وقتی که سبک و سنگین می‌خواهیم بکنیم مصالح و مفاسد را سنجش کنیم این جور مطلق در ذهن مان می‌آید یعنی یک معنای طبیعت مهمله می‌آید بعد هی به آن قید می‌زنیم. این در قضیه ملفوظه هم همین جور است. با آن لفظ آن طبیعت را می‌آوریم، با آن‌ها هی قیدهایش را برای آن می‌آوریم که در ذهن او یک مقید درست بشود به تعدد دال. و این جا از موارد تعجب‌آور است که منتقی آدم دقیقی است، جاهای دیگر دقت‌های همین جوری خیلی خوبی ایشان دارند اما این جا چطور این مطلب را فرمودند لا ادری.

سؤال: این اشکال صاحب منتقی با نظر به جموع وضع موصولات که وضع عام، موضوع له خاص هست، چون وضع عام موضوع له خاص است می‌گویند مثل معنای ... اصلاً از ابتدا موضوع له خاص است یعنی موصول را مثل معنای حرفی استعمال می‌کنند. این فرق می‌کند با اكرم العامل العادل، اكرم العالم العادل شما هر دو جا را می‌گویید عالم، وضع عام موضوع له عام. با تعدد دال که این صفت باشد می‌آید معنا را تضعیف می‌کند. اما در موصولات اصلاً می‌گوید ما موصوله به وسیله صله‌اش باید ...

جواب: این‌ها حرف‌های درستی نیست اولاً و ثانیاً....

سؤال: که اگر من می‌گویم سرت من البصره الى الكوفه این «من» نمی‌توانیم بگویم این «من» کلیه است به وسیله وصف کوفه می‌آید تضییق می‌شود.

جواب: در «ما» و این‌ها درست نیست. «ما» گفتند اصلاً از الفاظ عموم است. حالا این حرف‌ها در آن جا درست نیست. هذا اولاً. ثانیاً لو سلمنا که وضع عام موضوع له خاص است و مثل بعضی اقوال در حروف است اما عموم افرادی و اطلاق افرادی ندارد. احوالی که دارد. مثل زید، می‌گوید زید راکب، زید ساجد، زید ماشی. زید که افراد ندارد اما احوال دارد.

سؤال: ما عمومش را خدشه...

جواب: بله دیگه همین جا هم همین طور است. به خاطر احوالش تقیید می‌شود.

سؤال: بله تقیید می‌خورد منتها نسبت به این صله‌ای که دارد هر صله‌اش هر عمومی که دارد عموم صله‌اش متوجه ما می‌شود نه عمومی که هم شامل صله و... مثلاً رفع ما لا یعلمون. بله، لایعلمون عمومش به «ما» سرایت می‌کند اما خود «ما» عمومی ندارد که شامل لایعلمون و غیر لایعلمون بشود.

جواب: نه ببینید عموم ندارد، اطلاق ندارد. یعنی این جور نیست که اول اطلاق منعقد بشود. همان معنای موضوع له‌ی آن که لایبشرط مقسمی است نه لایبشرط قسمی. اطلاق لایبشرط قسمی است، آن لایبشرط مقسمی است. یعنی یک طبیعت مهمله‌ای که می‌تواند مطلق بشود، می‌تواند مقید بشود. الفاظ برای آن وضع شده، این «ما» ابتدائاً آن را در ذهن می‌آورد. همه «ما»ها که این جا استعمال شده آن را در ذهن می‌آورد. کلمه عالم هم برای همان وضع شده.

سؤال: یعنی «ما» مثل العالم هست.

جواب: بله برای همان وضع شده. ببینید مستعملُ فیه که مطلق نیست. حرف سلطان نیست که ... یعنی ماقبل سلطان که می‌گفتند اطلاق جزء موضوع له الفاظ است، جزء معانی است. این جور نیست، وضع شده برای ذات معنا. نه اطلاق توی آن هست نه تقیید. هیچی توی آن نیست که به آن می‌گوییم لابشرط مقسمی. ما با مقدمات حکمت حالا می‌گوییم آن گوینده آن لابشرط مقسمی را حالا چه جور لاحظه. حالا به شکل آن ملاحظه‌اش در مقام لحاظ و استعمال اطواری پیدا می‌کند. ولی مستعملُ فیه یعنی موضوعُ له نفس آن معنا است. نه اطلاق توی آن هست، نه تقیید توی آن هست، هیچی توی آن نیست. این «ما» برای آن وضع شده، نه این که می‌خواهیم بگوییم مطلق است همه این‌ها را شامل می‌شود. به این معنا است که یعنی برای ذاتی وضع شده که قابلیت انطباق بر همه این‌ها را دارد. اما بالفعل منطبق است؟ آن با اطلاق فهمیده می‌شود.

سؤال: این که قرینه متصله مانع از ظهور است مراد چیه؟

جواب: گاهی مانع از ظهور استعمالی است. مثلاً اگر بگوییم «اسداً یرمی» اگر این یرمی قرینه بر مجاز در کلمه باشد باعث می‌شود که بفهماند این اسد در معنای شیر استعمال نشده در جل شجاع استعمال شده.

سؤال: این جا قرینه متصله است یا

جواب: این جا قرینه متصله است. تا این که قرینه چی باشد. اگر قرینه بر مجاز در کلمه باشد این است. اما اگر نه، قرینه بر مجاز در کلمه نیست، قرینه بر تقیید است، بر توصیف است، بر تضییق است، این جا نه، باعث نمی‌شود که مستعملُ فیه جدا باشد. نمی‌گوید مستعملُ فیه این مقید است. خود مطلق را می‌آورد، مطلق به آن معنای لغوی آن، می‌آورد توی ذهن تا به واسطه این صله‌ای که بعد می‌آورد یا قیودی که بعد می‌آورد آن را تقیید بکند. همان طور که در قضیه معقوله ما همین کار می‌کنیم. فکر می‌کنیم، نفس طبیعت را در ذهن مان می‌آورد بعد هی تقیید می‌کنیم، هی تضییق می‌کنیم.

سؤال: پس قرینه منفصله با قرینه متصله چه فرقی می‌کند؟

جواب: فرقی این است که آن جا ظهور تصدیقی هم برای آن درست می‌شود، این جا ظهور تصدیقی دیگه درست نمی‌شود. و الا ظهور استعمالی این فرق‌شان این هست.

این فرمایش راجع به این....

سؤال: قسمتی که ما گفتیم قبل از منتقی گفتیم «ما» اگر به معنای شیء گرفتیم... ما می‌گوییم «ما» در همه این‌ها به معنای شیء است پس وحدت سیاق موجب وحدت در مراد استعمالی است. من می‌خواهم بگویم ما وحدت در مراد جدی را هم پذیرفتیم ظاهراً.

جواب: نه.

سؤال: چون این که شیء ...

جواب: آهان به یک معنا پذیرفتیم. منطبقُ علیه‌های آن فرق می‌کند.

مطلب دیگری که در این جا هست، و جواب دیگری، مطلب دیگری که آقای آقا ضیاء قدس سره دارند و مطلب قابل توجهی است که ایشان فرموده در جواب شیخ اعظم قدس سره این است که حرف شما درست است، این که شما می‌فرمایید که ظاهر وحدت سیاق اقتضاء می‌کند که همین طور که از آن‌ها فعل مقصود است این جا هم فعل مقصود باشد این یک وحدت سیاقی است که وجود دارد، این حرف شما درست است. اما این جا یک مطلب دیگر هم هست که از ذهن شما پریده و توجه نکردید و آن این است که حالا من به زبان ساده می‌گویم چون بعضی عبارات یک قدری مندمج است. این جا «رفع ما لایعلمون» است «ما استکرها علیہ و ما اضطروا الیه ما لایطیقون» برداشته شده آن را که نمی‌دانید و برداشته شده چیزی را که اکراه شده‌اید به آن و برداشته چیزی که اضطرار به آن پیدا کردید، و برداشته شده چیزی که قدرت بر آن ندارید. این چهار جمله آیا با هم تفاوتی دارند یا تفاوتی ندارد؟ در آن سه تا ضمیر مفعولی اضطروا الیه و استکرها علیہ و ما لایطیقون، همه‌اش به چی برمی‌گردد؟ به «ما» برمی‌گردد، به خود آن فعل برمی‌گردد و اسناد اسناد بما هو له است. یعنی کاری که ... اگر شما منطبق علیہ «ما» را کار بگیرید، فعل بگیرید می‌شود آن فعلی که اضطرار به آن فعل پیدا کردید برداشته شده، آن فعلی که طاقت نسبت به آن ندارید و در قدرت شما نیست برداشته شده. اما «رفع ما لایعلمون» فعلی که آن را نمی‌دانید؟ مگر آدم فعل را نمی‌داند؟ فعلی که از او سر زده یا می‌خواهد انجام بدهد نمی‌داند آن را؟ این جور نیست که خودش را نداند، چی را نمی‌داند؟ این که چی بر آن منطبق می‌شود را نمی‌داند، مثلاً مایعی است، این که دارد مایع می‌آشامد این فعل را که می‌داند، نمی‌داند این فعل شرب الخمر است یا شرب الماء است. این را نمی‌داند. اگر فعل مقصود باشد سیاق به هم می‌خورد. از آن نظر که همه فعل مقصود است وحدت سیاق درست می‌شود اما از نحوه اراده این فعل نه، سیاق به هم می‌خورد. در آن سه تا خود آن فعل مقصود است، در این یکی وصف آن فعل مقصود است. پس از یک نظر وحدت سیاق دارند اگر فعل مقصود باشد. که بله در همه فعل مقصود بود. اما از یک طرف سیاق به هم می‌خورد. توی آن سه تا خود فعل است، توی این یکی خود فعل نیست وصف فعل است. اما اگر شما بیایید از ما لایعلمون حکم اراده کنید، بگویید فعل اراده نشده، همان که مستدل می‌خواهد بگوید. در حکم چیه؟ خودش را نمی‌دانند، شبیه وصف به حال متعلق نمی‌شود، خودش را نمی‌دانند. آدم وجوب را نمی‌داند، حرمت را نمی‌داند.

این سیاق که خودش تعلق بگیرد، این فعل‌ها به خودش تعلق بگیرد می‌گوید پس در ما لایعلمون حکم مقصود است. آن سیاق که آن جاها فعل بوده این جا هم فعل باشد، می‌گوید این جا فعل مقصود است پس دو تا سیاق متهافت این جا... دو تا سیاق وجود دارد، دو تا نتیجه متهافت دارند. آن سیاقی که شیخ به آن نظر فرموده می‌گوید فعل باید مقصود باشد، این سیاقی که ما داریم به آن توجه می‌دهیم می‌گوید چی باید مقصود باشد؟ حکم باید مقصود باشد. چون اگر حکم مقصود باشد سر به راه است. رُفع آن حکمی که نمی‌دانی خود آن حکم را، رُفع آن کاری که اضطرار به خود آن کار پیدا کردی، رُفع آن کاری که اکراه به خود آن کار پیدا کردی. رُفع آن کاری که قدرت به آن کار نداری. همه‌اش سیاق واحد است. اما اگر «رفع ما لایعلمون» فعل مقصود باشد مثل بقیه که فعل مقصود است، تو «رفع ما لایعلمون» باید بگوییم رُفع کاری که خودش مجهول است، خودش که مجهول نیست. انطباق عنوان بر آن مجهول است، اوصافش مجهول است، این جور باید بگویید، یا حکمش مجهول است. این جور باید بگویید.

پس بنابراین... بعد آقا ضیاء می‌فرمایند با این... پس این جا دو تا سیاق هست و بین این

دو سیاق عرفاً این سیاق دوم مقدم بر سیاق اول است که چیزی مقصود باشد که این لایعلمون به خودش می‌خورد نه مثل این که زیّد قائم ابوه. وصف به حال متعلق خلاف ظاهر است. وصف باید مال خودش باشد؛ این خیلی آدمی است که بابای او دانشمند بود. این خلاف ظاهر است، خودش دانشمند است، خودش عادل است، این جا... پس همان طور که لایطیقون و ما اضطرروا الیه و آن سه تا به خودش است این جا هم به خودش است. این در نظر عرف مقدم است. این، و چون این در نظر عرف مقدم است و اظهر است بر آن مقدم می‌شود تقدیماً للأظهر علی الظاهر بنابراین باید این جور معنا کرد پس جواب شیخ اعظم را آقای آقا ضیاء این جور داده که ما ایمان به وحدت سیاق داریم، این درست است. اما شما محاسبه‌تان کامل نبوده، همه اطراف معادله را ندیدید. فقط به این توجه کردید که آن‌ها فعل هستند می‌گویند این هم فعل باید باشد. نه، علاوه بر این وحدت سیاق یک جهت دیگری هم این جا وجود دارد. و با این جهتی که ما محاسبه می‌کنیم می‌بینیم این وحدت بر آن وحدت عرفاً مقدم است. به همان توضیحی که عرض کردیم پس بنابراین باید گفت که این جا از این «ما» چی مقصود است؟ حکم مقصود است.

البته حالا حکم که مقصود هست در کلمات ایشان یا ما ینسب الی ایشان این است که حکم اعم است از حکم کلی یا جزئی. فلذا می‌فرماید این حدیث شریف هم شبهات حکمیه را می‌گیرد، هم شبهات موضوعیه را می‌گیرد. چون ما در شبهات موضوعیه چی را نمی‌دانیم؟ حکم جزئی را نمی‌دانیم. یعنی حکم این مورد خاص. الان این مایعی که نمی‌داند خمر است یا خلّ است یا ماء است. حکم این را الان نمی‌دانیم این حکم جزئی است.

اگر به طور کلی یک چیزی بر او مشکوک است که حکم آن چیه، آن هم که شبهه حکمیه می‌شود. بنابراین این حدیث شریف مقصود از «ما» در ما لایعلمون حکم است به خاطر وحدت سیاق ثانی. این حکم هم اعم از حکم کلی و جزئی است پس «رفع ما لایعلمون» یعنی حکمی که نمی‌دانی، سواءً این که آن حکم کلی باشد یا جزئی باشد، این رُفع. پس حدیث شریف رفع هم شامل شبهات حکمیه می‌شود هم شامل شبهات موضوعیه می‌شود. این فرمایش محقق عراقی قدس سره.

آیا این فرمایش تمام است یا نه ان شاءالله فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.